

## دیدگاه متکلمان مسلمان درباره نظام فیض (چگونگی پیدایش کثیر از واحد)

عین الله خادمی

عضو هیأت علمی دانشگاه شهید رجایی

### چکیده

متکلمان مسلمان در برابر قاعده «الواحد لا یصدر عنه الا الواحد»، به دو دسته تقسیم شدند. برخی که دارای گرایش‌های فلسفی قوی‌تر بودند، از این قاعده و یکی از نظریه‌های نظام فیض دفاع کردند؛ برای نمونه خواجه نصیرالدین طوسی فیض را با زبان ریاضی و به صورت نمادین تقریر کرده است. اما اکثریت متکلمان مسلمان با قاعده الواحد و نظریه‌های ارائه شده درباره نظام فیض به مخالفت پرداختند. مخالفت گروه اخیر از دو حیث روان‌شناختی - نظریه‌های ارائه شده درباره نظام فیض نافی قدرت مطلقه و اختیار الهی هستند - و منطقی - تحلیل حکمای مشائی درباره اعتبارات مختلف در عقل اول و نقش آنها در پیدایش کثرت نادرست است - قابل بررسی است.

**کلیدواژه‌ها:** نظام فیض، قاعده الواحد، حیثیات عقل اول، متکلمان.

### ۱. بیان مسئله

یکی از مهم‌ترین علل طرح بحث نظام فیض از سوی حکیمان، مشکلی بود، که با پذیرش قاعده «الواحد لا یصدر عنه الا الواحد» با آن مواجه شده بودند. بر اساس تفسیر حداقلی<sup>۱</sup>،

۱. مفاد قاعده بر اساس تفسیر حداکثری، این است که مراد از واحد، در این قاعده، اعم از واحد حقیقی و غیر حقیقی است. (ملاصدرا: ۱۳۶۸، ۲۰۴/۷؛ آشتیانی: ۱۳۶۰، ۴۳) بین تفسیر حداکثری و

مفاد این قاعده آن است که از موجود واحد به وحدت حقه حقیقیه، تنها یک موجود صادر می‌شود. (ابن سینا: ۱۴۰۳، ۱۲۲/۳ - ۱۲۵؛ ملاصدرا: ۱۳۶۰، ۲۰۴/۷ - ۲۰۵؛ لاهیجی: ۱۳۷۷، ۱۷ - ۲۲؛ آشتیانی: ۱۳۶۰، ۴۲ - ۴۴).

از یک سو، حکیمان متأله پذیرفتند که در عالم واقعیات متکثری وجود دارد و از سویی دیگر، بر این باور هستند که خداوند مبدأ و علة‌العلل همه موجودات متکثر عالم هستی است. با پذیرش مقدمات پیش گفته، این پرسش مطرح می‌شود که چگونه از خداوندی که از جمیع جهات واحد است، موجودات کثیر صادر شده است؟ حکیمان با پذیرش مقدمات مذکور برای پاسخ به پرسش پیش گفته بحث نظام فیض را طرح کرده‌اند.

با امعان نظر به مباحث مطروحه این پرسش‌ها مطرح می‌شود که دیدگاه متکلمان مسلمان درباره نظریه‌های مختلف نظام فیض چیست؟ آیا متکلمان درباره این مسئله اتفاق نظر دارند یا برخی از آنها یکی از نظریه‌ها را درباره نظام فیض پذیرفتند و گروهی دیگر به صورت کلی، با این نظریه‌ها مخالفت کرده‌اید؟ علل مخالفت اکثریت متکلمان مسلمان با نظریه‌های مختلف درباره چگونگی پیدایش کثیر از واحد (نظام فیض) چیست؟

## ۲. دیدگاه متکلمان مسلمان درباره مسئله پژوهشی

پیش از آن‌که دیدگاه متکلمان مسلمان را درباره مسئله پژوهشی کندوکاو کنیم، خالی از لطف نیست که یک اشاره اجمالی به دیدگاه متکلمان مسلمان درباره قاعده «الواحد لایصدر عنه الا الواحد» داشته باشیم، تا لایه‌های درونی و بطون بحث، برای خوانندگان روشن‌تر شود. بر آگاهان به تاریخ تطوّر مسائل فلسفی و کلامی این امر مستور نیست که متکلمان مسلمان برخلاف حکیمان مسلمان در برابر قاعده «الواحد لایصدر عنه الا الواحد» به دو گروه تقسیم شدند:

الف) برخی از متکلمان مسلمان، مانند خواجه نصیرالدین طوسی (طوسی: ۱۴۰۵، ۸۵-۱۰۱،

---

→ حداقلی این قاعده از جهت روش شناختی، تفاوت جدی وجود دارد. بر مبنای تفسیر حداقلی کارکرد این قاعده تنها در خصوص مسائل الهیات به معنی الاخص است، اما بر اساس تفسیر حداکثری، این قاعده علاوه بر آن در بسیاری از مسائل الهیات به معنی الاعم، منطق علوم و طبیعیات کارکرد. (قراملکی: ۱۳۸۲، ۲۰-۲۳).

همان، ۲۳۷-۲۳۸) و عبدالرزق لاهیجی (لاهیجی، ۲۰۶/۲-۲۱۳) که دارای گرایش‌های فلسفی قوی‌تر بودند، همانند فلاسفه به دفاع از این قاعده پرداختند.

ب) گروهی دیگر که اکثریت متکلمان مسلمان را تشکیل می‌دهند، به مخالفت با این قاعده پرداختند و این مخالفت را به سه شکل مختلف ذیل بروز داده‌اند:

۱. نقداً فلسفه، برای اثبات قاعده‌الواحد (فاضل مقداد: ۱۴۰۵، ۱۷۰-۱۷۱؛ گرگانی:

۱۳۷۰-۱۳۷۱، ۴/۱۲۷-۱۲۸؛ تفتازانی، ۱۳۷۰-۱۳۷۱، ۲/۹۲-۹۴، فخررازی، ۱۴۰۱، ۱/۵۸۸-۵۹۴).

۲. ارائه دلیل برای جواز صدور کثیر از واحد (تفتازانی: همان، ۹۱-۹۲؛ گرگانی: همان، ۱۲۳).

۳. بیان موارد نقض قاعده‌الواحد (تفتازانی: همان، ۹۸-۱۰۳؛ خواجه نصیر: ۱۴۰۵، ۸۸).

متکلمانی که موافق قاعده‌الواحد هستند، نوعاً موافق یکی از نظریه‌های نظام فیض هستند، اما متکلمانی که مخالف قاعده‌الواحد هستند. به صورت کلی، مخالف نظریه‌های فیض هستند. در ارائه این نوشتار ما دیدگاه متکلمان موافق و مخالف نظام فیض را بررسی می‌کنیم.

### دیدگاه موافقان نظام فیض

همان‌طوری که اشاره کردیم، متکلمانی که موافق قاعده‌الواحد هستند، معمولاً با یکی از نظریه‌های ارائه شده درباره‌ی نظام فیض موافق هستند. یکی از بزرگ‌ترین، قوی‌ترین و مشهورترین موافقان نظام فیض در میان متکلمان مسلمان، متأله سترگ خواجه نصیرالدین طوسی است. به همین جهت، ما دیدگاه او را در این مقال کندوکاو می‌کنیم.

### دیدگاه خواجه نصیرالدین طوسی درباره‌ی نظام فیض

خواجه نصیرالدین طوسی در کتب و رساله‌های متعدد خویش (طوسی: ۱۴۰۵، ۳۳۶-۳۳۸؛ همان، ۴۵۴؛ همان، ۵۰۹-۵۱۵؛ همان: ۵۱۶؛ همان، ۸۷-۸۹) درباره‌ی چگونگی پیدایش کثیر از واحد (نظام فیض) سخن گفته است. به گمان راقم این سطور بهترین و کامل‌ترین بحث خواجه نصیر درباره‌ی این موضوع در رساله‌ای به نام «رساله فی العلل و المعلومات»<sup>۱</sup> ارائه شده است. خواجه در این رساله، ابتدا به شیوه‌ای قریب به شیوه‌ی مشائیان درباره‌ی چگونگی پیدایش

۱. این رساله همراه با چندین رساله کوچک دیگر را همراه با کتاب تلخیص المحصل که به نقد المحصل مشهور است، انتشارات دارالاضواء چاپ کرده است.

کثیر از واحد اظهار نظر می‌کند و می‌گوید: اولین صادر، عقل نخستین است که در آن چهار جهت کثرت وجود دارد که عبارت است از: وجود و ماهیت عقل اول، و علم عقل اول نسبت به خدا، و علمش نسبت به ذات خویش. از این چهار جهت، چهار موجود، یعنی عقل دوم، هیولا، صورت (و از ترکیب هیولا و صورت، فلک محدودالجهات - که بزرگ‌ترین افلاک است - و نفسی که مدبر این فلک است، به وجود می‌آید) و فلک صادر می‌شود و این روند همچنان ادامه می‌یابد تا ده عقل و نه فلک بوجود می‌آید و از عقل آخر (عقل دهم) هیولای عالم کون و فساد و صور متعاقب آن، ایجاد می‌شود. (همان، ۵۰۹).

مهم‌ترین اشکالی که بر این نظریه وارد شده این است، جهاتی که فیلسوفان برای عقل اول و هم‌چنین عقول بعدی ذکر کرده‌اند، جهات اعتباری است و این جهات اعتباری نمی‌تواند منشأ پیدایش موجودات حقیقی در عالم خارج شود و اگر این جهات امور حقیقی، و در واقع، موجودات متغایر باشند، این امر با قاعده الواحد سازگار نیست. خواهی در پاسخ به این اشکال روش مختار خویش را تبیین می‌کند و می‌گوید:

اگر به عنوان فرض مبدأ را «ا» بنامیم در رتبه اول یک موجود (معلول) از آن به نام «ب» صادر می‌شود. در رتبه دوم، علل و معلول‌ها، دو موجود ایجاد می‌شود؛ یعنی از «الف باب»، یک موجود به نام «ج» و از «ب» به تنهایی موجود دیگر به نام «د» صادر می‌شود.

خواهی می‌گوید: ویژگی این دو معلول «ج و د» این است که بر یکدیگر مترتب نیستند؛ یعنی هیچ یک از این دو علت دیگری نیست. تا این مقطع مجموع معلول‌ها به اضافه علت نخستین (حضرت حق) چهار تا می‌شود که عبارت‌اند از: «ا، ب، ج و د». خواهی از این چهار موجود به عنوان «مبادی» یاد می‌کند.

در رتبه سوم، علل و معلول‌ها از ترکیب و ازدواج این مبادی به صورت دو تایی، شش امر (ا، ب، ج، د، ب، ج، د، ج، د) و به صورت سه تایی چهار امر (اب، ج، اب، د، ا، ج، د، ب، ج، د) و به صورت چهار تایی یک امر (اب ج د) ایجاد می‌شود. پس در مجموع در رتبه سوم دوازده معلول ایجاد می‌شود. (همان، ۵۰۹-۵۱۰).

خواهی در رساله دیگر به نام «صدور الکثره عن الواحد»<sup>۱</sup> طریقه پیدایش این دوازده معلول

۱. این رساله به ضمیمه چند رساله دیگر همراه با کتاب تلخیص المحصل، که به نقد المحصل مشهور است، چاپ شده است.

را به صورت کامل‌تر چنین توضیح داده است:

و از «ب ج» یک معلول به نام «ح» و از «ب د» یک معلول به نام «ط» و از «ب ج د» یک معلول به نام «ی» و از «ا ج» یک معلول به نام «یا» و از معلول «ج» به تنهایی یک معلول به نام «ه» و از «د» به تنهایی یک معلول به نام «و» صادر می‌شود و از ترکیب و ازدواج «ج د» یک معلول به نام «ز» و از «اد» یک معلول به نام «یب» و از «اج د» یک معلول به نام «یج» و از «اب ج» یک معلول به نام «ید» و از «اب د» یک معلول به نام «یه» و از «اب ج» یک معلول به نام «یو» صادر می‌شود. (همان، ۵۱۶).

خلاصه در مرتبه اول یک معلول و در مرتبه دوم دو معلول، و در مرتبه سوم دوازده معلول و در مجموع تا مرحله سوم علل و معلول‌ها پانزده موجود (با احتساب وجود مبدأ اول) متحقق می‌شوند. و در مرحله چهارم تعداد معلول‌ها به ۶۵ هزار و ۶۵۲ افزایش می‌یابد. در دنباله این رساله، خواجه نصیرالدین طوسی طریقه پیدایش این ۶۵ هزار و ۶۵۲ معلول را به صورت مفصل توضیح می‌دهد (همان، ۵۱۰-۵۱۵).

همان‌طور که ملاحظه در شرح الهدایه الاثیریة (۳۶۶) بیان کرده، خواجه در تبیین این نظریه تا حدی تحت تأثیر شیخ اشراق (سهروردی: ۱۹۷۷، ۱۴۰/۲-۱۴۱؛ شهرزوری: ۱۳۷۳، ۳۵۸) بوده است.

بر اساس مباحث پیش گفته دریافتیم که اکثریت متکلمان مسلمان به صورت کلی، مخالف همه نظریه‌های نظام فیض هستند. بدین جهت، این پرسش برای همه پژوهش‌گران عرصه علم کلام اسلامی مطرح می‌شود، که علت یا علل مخالفت متکلمان مسلمان با نظریه‌های مختلف نظام فیض که از سوی دانشوران مختلف مسلمان ارائه شده چیست؟ ما در ادامه، این نوشتار در صدد آن هستیم که بدین پرسش بایسته، پاسخ درخور و شایسته دهیم.

### تحلیل علل مخالفت متکلمان مسلمان با نظریه‌های نظام فیض

به نظر نگارنده، علل مخالفت متکلمان مسلمان با نظریه‌های مختلف ارائه شده درباره نظام فیض را از دو حیثیت ذیل می‌توان کنکاش کرد.

#### تحلیل روان‌شناختی

اکثریت متکلمان بر این باور هستند که قاعده الواحد و نظریه‌های مختلف درباره نظام

فیض، به نوعی مبین نفی قدرت مطلقه الهی هستند و با فعال ما یشاء بودن حضرت حق که در آیات و احادیث مختلف از آن سخن گفته شده، سازگار نیستند، زیرا حکیم یا عارف می‌گوید: از خداوند در مرحله اول تنها یک موجود (عقل اول یا وجود منبسط یا هر عنوان دیگر) صادر می‌شود. به بیان دیگر، متکلمان می‌گویند: بر مبنای نظامی که این دانشوران برای دخالت اراده حق در جهان هستی پیشنهاد کرده‌اند، خداوند تنها می‌تواند در مورد عقل اول، علت بی‌واسطه باشد و در بقیه موارد مجبور است علت خود را از طریق عقل اول اعمال کند. بدین طریق، بنابر نگرش این دسته از متکلمان شیوه تبیین فلاسفه در مورد پیدایش کثرت از وحدت (نظام فیض) منجر به نفی و انکار دو صفت از صفات حضرت حق می‌شود:

۱. نفی مطلق بودن قدرت الهی.

۲. نفی اختیار الهی.

بر اساس همین نگرش است که این گروه از متکلمان با قاعده الواحد و نظریه‌های مختلف درباره نظام فیض به مخالفت می‌پردازند.

**تحلیل منطقی (انتقاد به محتوای برخی از نظریه‌های ارائه شده درباره نظام فیض)**

در میان متکلمان، مهم‌ترین و جدی‌ترین انتقادات به نظریه نظام فیض از سوی امام فخر رازی ارائه شده و قوی‌ترین و بهترین پاسخ‌ها به این اشکال‌ها نیز از سوی خواجه نصیرالدین طوسی بیان شده است. ما در این نوشتار، به برخی از مهم‌ترین هم‌آوردی‌های این دو دانشور بزرگ اشاره می‌کنیم.

### **بیان برخی هم‌آوردی‌های امام فخر رازی و خواجه نصیرالدین طوسی**

امام فخر رازی در شرح **الاشارات والتنبیها** انتقادات متعدّد و در بعضی موارد گزنده‌ای بر تبیین کثرت در عقول از طرف شیخ وارد کرده، و علاوه بر آن در کتب دیگرش نیز این نظریه را نقادی کرده است. خواجه نصیرالدین طوسی نیز در شرح **الاشارات والتنبیها** سعی کرده است، در تمام این موارد از شیخ در برابر امام فخر رازی دفاع کند. به گمان ما، در برخی از موارد ایشان در دفاع موفق بوده‌اند و در برخی موارد دیگر، کارشان رهین توفیق نبوده است. ما در ذیل به برخی از این هم‌آوردی‌های به غایت متأملانه این دو محقق و اندیشمند بزرگ مسلمان اشاره می‌کنیم:

### اشکال اول فخررازی بر بوعلی سینا

امام فخررازی در شرح *الاشارات والتنبیها* ابتدا نظریه شیخ را درباره اعتبارات مختلف در عقل اول بیان می‌کند و سپس می‌گوید: این تحلیل شیخ از خانه عنکبوت سست تر و سخن بسیار ناپسندی است. ما وجه بطلان آن را به صورت مفصل در کتب دیگرمان ذکر کرده‌ایم و در این کتاب به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

بوعلی گاهی صدور عقل دیگر (عقل دوم) و فلک اقصی از طرف عقل اول را به «و جوب بالغیر» و «امکان ذاتی» عقل اول نسبت می‌دهد و گاهی هم آن را به تعقل ذات خودش و تعقل مبدأ نسبت می‌دهد. در صورتی که باید درباره چنین مسئله‌ای سخن صریح گفت و از مجمله (گنگ حرف زدن) پرهیز کرد.

### پاسخ خواجه نصیرالدین طوسی

در هیچ یک از کتب شیخ، امثال الشفاء، النجاة، المبدأ والمعاد، المباحثات والاشارات والتنبیها و رسائل دیگری که در اختیار من است، و جوب به تنهایی علت برای عقل دیگر معرفی نشده است، بکله تعقل مبدأ علت برای پیدایش عقل دیگری معرفی شده است. در ادامه، خواجه متواضعانه اظهار می‌کند، این امکان وجود دارد کتاب دیگری از شیخ در اختیار این نویسنده فاضل - فخررازی - بوده باشد که چنین مسئله‌ای بیان شده باشد. در مورد مسئله دوم - گاهی شیخ امکان و گاهی تعقل ذات را مبدأ برای پیدایش فلک اقصی معرفی می‌کند - تناقضی وجود ندارد، چون هر دو اعتبار ذاتی عقل اول هستند، نه این که یکی ذاتی و دیگری غیرذاتی عقل اول باشد (فخرالدین رازی: ۱۴۰۳، ۴۷/۲-۴۸؛ ابن‌سینا: ۱۴۰۳، ۲۴۹/۳-۲۵۰).

### داوری ما

بر فرض تمام بودن پاسخ خواجه نصیر باز اشکال فخر رازی به شکلی دیگر قابل طرح است و آن را بدین شکل می‌توان تقریر کرد:

مشائیان در تبیین پیدایش کثیر از واحد، گاهی نظام فیض را به شکل ثنائی و گاهی به شکل ثلاثی یا رباعی تفسیر کرده‌اند؛ یعنی گاهی مثل فارابی از شش جهات کثرت در عقل اول، فقط دو عامل (تعقل ذات و تعقل مبدأ) و گاهی سه عامل (امکان، وجود و جوب بالغیر) و گاهی چهار عامل (تعقل ماهیت، جوب و وجودش و تعقل مبدأ) را در پیدایش کثیر دخیل دانسته‌اند. حال جای این سؤال است که چرا فارابی فقط دو عامل (تعقل ذات و تعقل مبدأ) را

در پیدایش عقل و فلک به عنوان علت معرفی کرده و چهار عامل دیگر (امکان، ماهیت، وجود و وجوب از طرف مبدأ) را در پیدایش فلک و عقل مؤثر ندانسته است، در صورتی که برعکس او بوعلی سینا دو عامل (امکان و ماهیت) را در مجموع در دو تقریر اول و دوم خودش به عنوان عامل پیدایش هیولی فلک اقصی معرفی کرده است. آیا این امر بیانگر ناهماهنگی سخنان مشایین نیست؟ بر فرض این که این سخن را به گونه‌ای توجیه کنیم که فارابی نمی‌خواسته است وارد جزئیات بحث شود و میان هیولا و صورت فلک تفکیک قایل نشده است. باز باید به سؤال دیگر پاسخ داد و آن این که ابن سینا در تقریر اول از سه عامل (ماهیت، تعقل ذات و تعقل مبدأ) و در تقریر دوم خویش از دو عامل (امکان و تعقل ذات) سخنی نمی‌گوید و آنها را در پیدایش عقل دوم هیولا و فلک اقصی مؤثر نمی‌داند. چطور بر اساس تقریر اول ابن سینا، امکان با آن حالت خستش، که یک حالت لاضرورتی بیش نیست، می‌تواند در پیدایش کثرت دخالت داشته باشد. اما تعقل حضرت حق با آن شرافتش نمی‌تواند منشأ صدور هیچ موجود دیگری شود. اگر قرار باشد امکان با هر تحلیلی به عنوان شرط یا علت معده یا هر عنوان دیگر در پیدایش موجودی دخالت داشته باشد، به طریق اولی تعقل وجود حضرت حق باید در پیدایش موجودات دخالت داشته باشد.

#### اشکال دوم فخررازی بر ابن سینا

فخررازی پنج عاملی (امکان، وجود، وجوب بالغیر، تعقل ذات و تعقل مبدأ) که در مجموع در تقریر اول و دوم شیخ، برای تبیین کثرت بیان شده است، هر کدام را به صورت جداگانه، نقادی کرده و می‌گوید: هیچ یک از این عوامل صلاحیت ندارند، موجب پیدایش کثرت در جهان هستی بشوند. در ذیل عصاره انتقادات فخررازی را ذکر می‌کنیم:

#### دلیل نفی علیت امکان

امکان امری وجودی نیست، هر چیز که موجود نباشد، نمی‌تواند برای پیدایش موجودی علت واقع شود.

#### دلیل صغرا (امر وجودی نبودن امکان)

اگر امکان امر وجودی باشد، باید واجب بالذات یا ممکن بالذات باشد. واجب بالذات نمی‌تواند باشد، چون با دلایل توحید سازگار نیست. ممکن بالذات هم نمی‌تواند باشد، چون در این صورت، یا نیازمند به علت هست و یا نیازمند به علت نیست. هر دو فرض باطل است،



چون اگر نیازمند به علت باشد، علتش یا حضرت حق است، یا عقل اول است، یا شیء سوم است. فرض اول (علت بودن حضرت حق) باطل است، چون حضرت حق علت وجود عقل اول است، اگر علت امکانش هم باشد، لازم می آید که از حضرت حق که واحد من جمیع الجهات است، دو امر صادر شود و این با قاعده الواحد سازگار نیست.

وجود عقل اول هم نمی تواند علت امکان عقل اول باشد، چون لازم می آید وجود عقل اول بر امکان عقل اول تقدم داشته باشد و این فرضی محال است، چون وجود عقل اول از غیرش، و امکانش از ذاتش هست و ما بالذات بر ما بالغير مقدم است. شیء سومی هم نمی تواند علت امکان عقل اول باشد، چون غیر حق تعالی و غیر عقل اول، بقیه همه معلول عقل اول هستند و اگر شیء سومی علت امکان عقل اول باشد، لازم می آید معلول عقل اول، علت امکان عقل اول باشد که امری محال است.

#### دلیل کبرا

اگر جایز باشد عدم صرف علت موجود یا جزئی از موجود شود، باید اسناد جمیع ممکنات به عدم صرف صحیح باشد و این باعث انسداد باب اثبات واجب می شود. پس در مجموع ثابت می شود که امکان چون امر عدمی است، نمی تواند علت برای فلک واقع شود.

#### دلیل نفی علیت وجود

وجود عقل اول هم به تنهایی نمی تواند علت برای پیدایش صورت فلک (اعلی) باشد، چون وجود همه اشیا مساوی وجود خودش است. اگر وجود عقل اول صلاحیت برای علیت صورت فلک اقصی را داشته باشد، باید وجود همه موجودات چنین صلاحیتی را داشته باشد.

#### دلیل نفی علیت وجوب بالغير

وجوب بالغير عقل اول هم صلاحیت علیت عقل دوم را ندارد، چون یک صفت ثبوتی نیست (صفت عدمی است)، زیرا اگر صفت ثبوتی باشد، باید ممکن باشد، چون وجوب بالغير اضافه به غیر دارد و از آن جا که اضافه متأخر و ممکن است؛ پس محتاج به علت خواهد بود. و آن علت هم اگر امری ثبوتی باشد ممکن و نیازمند به علت خواهد بود و تسلسل باطل پیش می آید. فخرالدین رازی بعد از ابطال سه فرض اول در تقریر اول، دو فرض دیگر را که در تقریر دوم شیخ بیان شده است، بررسی می کند.

### دلیل نفی علیت تعقل ذات و تعقل مبدأ

عقل اول با تعقل ذاتش صلاحیت علیت برای فلک و با تعقل مبدأ صلاحیت علیت برای صدور عقل دوم را ندارد، چون علم شیء به ذات خودش یا غیر خودش از دو حالت خارج نیست:

الف) یا زاید بر ذاتش است. ب) یا عین ذاتش است. در صورتی که زاید بر ذاتش باشد، امری ممکن و محتاج به علت خواهد بود و آن علت هم اگر ممکن باشد نیاز به علت دیگر دارد و... تسلسل پیش می‌آید و در صورتی که عین ذاتش باشد، در این صورت، کثرتی وجود ندارد.

### پاسخ اول خواجه

خواجه می‌گوید: تعداد کثیری از فضلا که در اسرار سخنان حکمای گذشته تعمق نکرده‌اند، از جمله ابوالبرکات بغدادی گفته‌اند: واسطه قرار دادن عقول برای آفرینش موجودات امری درست نیست، بکله باید همه موجودات به حضرت حق اسناد بدهند و این مراتب را به عنوان شروط معده برای افاضه حق تعالی در نظر بگیرند. سپس خواجه به اشکال ابوالبرکات پاسخ می‌دهد. این پاسخ نوعی پاسخ به اشکال امام فخررازی نیز هست. بنابر نظر خواجه، این گونه اشکالات در واقع، از نوع مؤاخذات لفظی است، چون همه حکما متفق هستند که علت حقیقی همه اشیا حضرت حق هست، اگر گاهی معلولی را به غیر حضرت حق نسبت می‌دهند، بر مبنای تسامح است. چنان‌که گاهی معلولی را به علل اتفاقی یا به شروط نسبت می‌دهند. این با اصول اعتقادی آنان، که علت همه هستی‌ها حق تعالی است، منافاتی ندارد.

### پاسخ دوم خواجه

اگر بر فرض بر اساس نظر امام فخررازی، امکان و وجوب بالغیر امر عدمی باشند، فلاسفه معتقد نیستند که امکان یا وجوب بالغیر علل مستقل هستند تا مورد اعتراض قرار گیرند، بلکه بر اساس نظر فلاسفه، اینها شروطی هستند که موجب اختلاف احوال علت می‌شوند، امر عدمی هم ممکن است که به عنوان شرط قرار گیرد.

### پاسخ سوم خواجه

بر اساس نظر امام فخررازی، امکان در تمام امور، امر واحدی بیش نیست، و امکان عقل اول اگر علت وجود فلک باشد، پس باید جایز باشد که امکان فلک هم علت وجود فلک باشد.

خواجه در پاسخ می‌گوید: بر فرض که امکان در تمام امور امر واحدی باشد، امر مشکک خواهد بود و از اثبات حکمی بر مرتبه‌ای از امر مشکک لازم نمی‌آید که آن حکم در سایر مراتب آن نیز صادق باشد. (همان، ۴۷/۲-۴۹، همان، ۲۴۹/۳-۲۵۱).

#### داوری ما (نقد اول سخن امام فخررازی)

این ادعای امام فخررازی - که وجود در همه اشیا مساوی است - سخنی نامقبول و نامعقول است. درست است که بر اساس قول حق وجود مشترک معنوی است نه مشترک لفظی، اما رتبه و جودی همه موجودات یکسان نیست. برخی موجودات مثل حضرت حق در اعل مرتبه و برخی در اخس درجات هستند. برخی وجودشان قائم بالذات و اشد و اقوست و برخی دیگر وجودشان انقص و اضعف است. به بیان دیگر، وجود امری مشکک است، از این رو، نمی‌توان گفت: اگر وجود عقل اول صلاحیت علیت برای چیزی داشته باشد، باید وجود همه موجودات چنین خصوصیتی داشته باشد، بقیه موجودات غیر حضرت حق هیچ کدام در رتبه و جودی عقل اول نیستند تا بتوانند مثل او مصدر علیت واقع شوند.

#### نقد دوم سخن امام فخررازی

این ادعای امام فخررازی - امکان و وجوب بالغیر امر عدمی است - سخنی نادرست است، چون مواد ثلاث جزء معقولات ثانیه هستند و معقولات ثانیه، گرچه وجود خارجی ندارند، عدمی محض نیستند، بلکه به دلیل این که عقل انسان آنها را با تأمل در می‌یابد، واجد حظی از وجود - وجود ذهنی - هستند. مرحوم حاجی سبزواری در کتاب نفی‌ش شرح المنظومه (۶۳) این معنا را چنین بیان می‌کند:

قد کان ذالجهات فی الالذهان	وجوب امتناع او امکان
وجودها فی العقل بالتعمل	للصدق فی المعدوم والتسلسل

#### نقد سخن خواجه

خواجه برای پاسخ به اشکال امام فخررازی متوسل به نظریه تشکیک در امکان شده است. اما صحت این قول محل تردید است، چون امکان از لوازم ماهیت است، بنابراین قول حق ماهیت امری مشکک نیست، بدین دلیل امکان نیز نمی‌تواند امری مشکک باشد.

#### اشکال سوم امام فخررازی بر ابن سینا

امام فخررازی بعد از بیان نظریه مشائیین درباره جهات کثرت در عقل اول می‌گوید: اگر ما

قانع شویم کثراتی از این قبیل موجب پیدایش معالیل کثیر می‌شوند، این جهات کثیره‌ای که برای عقل اول اثبات کرده‌اند از دو حال خارج نیست: یا جهات کثیری هستند که در خارج موجود هستند یا امور اعتباری هستند. در صورت پذیرش فرض اول، تحلیل مشائیین متعارض با قاعده‌الواحد است، زیرا از حضرت حق که موجود واحد است، موجودات کثیر صادر شده است. و اگر این جهات کثیر اموری اعتباری باشد، چنین کثرتی در مورد حضرت حق نیز صادق است؛ یعنی سلب‌ها و اضافات متعدّد اعتباری نیز برای ذات خدا نیز می‌توان در نظر گرفت. بنابراین، موجودات کثیر از ذات خدا به اعتبار این جهات کثیر اعتباری صادر می‌شوند و دیگر نیازی به پذیرش عقول متعدّد نیست.

#### نقد خواجه

خواجه می‌گوید: تعقل کثرات ناشی از سلوب و اضافات در حضرت حق بعد از ثبوت معلول‌ها هست، اگر سؤال شود، چرا تعقل سلوب و اضافات متوقف بر وجود غیر در خداست؟ در پاسخ گفته می‌شود که تعقل اضافه مترتب بر وجود اضافه است و وجود اضافه متوقف بر وجود مضاف الیه هست. پس تعقل اضافه به یک واسطه، یعنی نسبت متوقف بر وجود مضاف الیه هست. اگر وجود مضاف الیه هم مترتب بر تعقل باشد، دور لازم می‌آید. به بیان دیگر، تعقل کثرات ناشی از سلوب و اضافات در حضرت حق بعد از ثبوت معلول‌هاست. بدین جهت، این کثرات در حضرت حق باعث به وجود آمدن معلول‌های مختلف نمی‌شود و اگر جهات کثیره ناشی از سلوب و اضافات در حضرت حق باعث پیدایش معلول‌های مختلف شود، چون فرع بر وجود معلول‌ها هست، دور باطل لازم می‌آید. (همان، ۴۸-۴۹، همان، ۴۵۲/۳).

تذکر این نکته خالی از لطف نیست که فخرالدین رازی در کتاب گرانقدرش، **المطالب العالیه** (۳۹۳/۴-۳۹۷)، غیر اشکالات مذکور، انتقادات دیگری هم بر نظریه مشائیین درباره پیدایش کثیر از واحد بیان کرده است که در خور توجه هستند.

#### ۳. نتیجه

متکلمان مسلمان درباره نظام فیض به دو گروه تقسیم شدند، گروهی از متکلمان که تفکر آنها دارای صبغه فلسفی است، موافق قاعده‌الواحد و یکی از نظریه‌های نظام فیض هستند. اما

اکثریت متکلمان به مخالفت با قاعدهٔ الواحد و نظام فیض پرداختند، مخالفت گروه اخیر از دو زاویه قابل بررسی است:

الف) از حیث روان‌شناختی: این گروه بر این باور هستند که عقاید حکیمان دو صفت از صفات الهی، یعنی قدرت مطلقه و اختیار الهی را نفی می‌کند.

ب) از حیث منطقی: تحلیل حکیمان دربارهٔ چگونگی پیدایش کثیر از واحد با موازین منطقی سازگار نیست.

### کتاب‌نامه

۱. آشتیانی، میرزا مهدی، اساس التوحید، چاپ اول، انتشارات مولی، ۱۳۶۰.
۲. ابن سینا، الاشارات والتنبیها، شرح خواجه نصیرالدین طوسی، ج ۳، چاپ دوم، دفتر نشر الکتاب، تهران، ۱۴۰۳.
۳. تفتازانی، سعدالدین، شرح المقاصد، ج ۱، چاپ اول، منشورات الشریف الرضی، ۱۴۰۹.
۴. رازی، فخرالدین، المباحث المشرقیه، ج ۱، چاپ اول، دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۷.
۵. ———، المطالب العالیه، ج ۴، چاپ اول، دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۷ ه.ق.
۶. رازی، فخرالدین و طوسی، خواجه نصیرالدین شرح الاشارات، ج ۲، منشورات مکتبه آیه العظمی المرعشی النجفی، قم، ۱۴۰۳.
۷. سبزواری، حاج ملاهادی، شرح المنظومه، دار العلم.
۸. سهروردی، مجموعه مصنفات حکمة الاشراق، با تصحیح و مقدمه هنری کرین، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، تهران، ۱۹۷۷.
۹. شیرازی، صدرالدین، الاسفار الاربعه، ج ۷، چاپ دوم، انتشارات مصطفوی، قم، ۱۳۶۸.
۱۰. ———، شرح الهدایه الاثیریه، افست، بدون مشخصات.
۱۱. شهرزوری، شرح حکمة الاشراق، چاپ اول، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، تهران، ۱۳۷۳.
۱۲. طوسی، خواجه نصیرالدین، نقدالمحصل، چاپ دوم، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۰۵، ۱۹۸۵ م.
۱۳. ———، قواعد العقاید، چاپ دوم، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۰۵، ۱۹۸۵ م.
۱۴. ———، رساله فی العلل والمعلومات، چاپ دوم، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۰۵، ۱۹۸۵ م.

۱۵. رساله صدر و الكثره الواحد، چاپ دوم، دارالاضواء، بيروت، ۱۴۰۵، ۱۹۸۵ م.
۱۶. مصارع المصارع، مكتبه آية العظمى المرعشى والنجفى، قم، ۱۴۰۵.
۱۷. فاضل مقداد، ارشاد الطالبين الى نهج المسترشدين، قم، منشورات آية الله العظمى المرعشى النجفى، ۱۴۰۵.
۱۸. فرامرز قراملكى، نقش روش شناختى قاعده الواحد، خردنامه صدرا، پاييز ۱۳۸۲، شماره ۳۳.
۱۹. گرگانى، مير سيد شريف، شرح المواقف، ج ۴، چاپ اول، منشورات الشريف الرضى، قم، ۱۳۷۰ - ۱۳۷۱.
۲۰. لاهيجى، عبدالرزاق، شوارق الالهام فى شرح تجريد الكلام، ج ۲، انتشارات مهدوى، اصفهان.
۲۱. گوهر مراد، انتشارات اسلاميه، ۱۳۷۷.